

السلاطين و خاقان الخواقين، فهران الماء و الطين، مهر سپهر شوکت، و ماه فلک
 حشمت، ضرغام کنام مناعت، صمصام نيام شجاعت، پلنگ قله جلال [۲] و
 جلادت، نهنگ لجة کمال و سعادت المؤيد من عند الله سلطان ناصر الدين شاه
 شاهنشاه عصر ايداه الله بالفتح و النصر ضاعف الله سلطانه و اعز اعوانه است.

www.KetabFarsi.com

سلطنت محمد شاہ قاجار

www.KetabFarsi.com

در ذکر عزیمت مساعدت ضمیمت

حضرت سکندر رتبت شهریار عادل کامل و پادشاه غازی باذل
سلطان السلاطین و اعظم الخواقین قهرمان الماء و الطین
محمد شاه بن نایب السلطنة بن خاقان صاحبقران فتحعلی شاه
به دارالخلافة و غلبه بر اعدا و ورود به طهران

چون بعد از رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار طاب ثراه، نواب
ظُلُّ السُّلطان در طهران به قوت تمکن در تختگاه و تصرف در خزاین پادشاه، در
چهاردهم رجب جلوس کرده، نواب شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا را به مصالحه
و امام ویردی میرزای ایلخانی را به مدافعه با پانزده (۱۵۰۰۰) هزار پیاده و سواره
روانۀ آذربایجان کرده بود، و حضرت ولیعهد دولت ابد مهد نایب السلطنة محمدشاه
در هفتم رجب المرجب ۱۲۵۰ (هـ / نوامبر ۱۸۳۴ م) در تبریز جلوس مختصر
فرموده، و نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا برادر خود را نایب الایاله آذربایجان
نموده، جناب امیر نظام محمدخان زنگنه را که به جهت نظم اتفاقات سرحد ایران و
روم به قازی گول رفته بود بگذرانیدن امر و رجعت امر فرمود، در چهاردهم رجب با
وزرای دول خارجه و داخله و امرای آذربایجان شش هزار (۶۰۰۰) سپاه نظام و
بیست و چهار (۲۴) عراده توپ برداشته به جانب دارالخلافة طهران همی راه برید.

لمؤلفه

هم یمن در یمینش و هم یسر در یسار هم نصر در قفایش و هم فتح در عنان
تاجی حسام او که سر دشمنش مقام مرغی سهام او که دل حاسدش مکان
با همت بلندش بس پست آن سپهر با حشمت بزرگش بس خُرد این جهان
در اثنای راه امیرزاده آزاده بهمن میرزا برادر صلیبی و بطنی حضرت اعلی که در

اردبیل بود با فوج بهادران حسب الامر به رکاب همایون پیوست، و در منزل میانج سعادت شرفیابی حضور شاهانه یافت و مورد الطاف سلطان شده، و نواب شاهزاده رکن‌الدوله در زمانی که وارث ملک ایران و ولیعهد حضرت خاقان به خمسه عراق از نعال مراکب هزار ماه و پروین به خاک ریخته بود، در منزل نیک‌پی و سرچم و خیرآباد به اردوی همایون نزول یافت، و از شهریار جوانبخت الطاف و اشفاق دید، ولی در تبیین مقاصد و تقریر مطالب هدف سهام طعنه و بذله حاشیه‌نشینان مسند خلافت گردید، چه که زُبده و نخبه پیام عم اکرم این بوده که:

به حکومت آذربایجان و لقب «نیابت سلطنت» قانع باش و سلطنت ایران را به علی شاه موهبت فرمای تا مُلک ایران آشفته و دیده دولت خفته نماند.

و در هر مجلس که با علماء و فضلاء رکاب و وزراء و امرای جناب از این دست سخنان می‌راند مستمعین را تحیر و تبسم راه تغییر و تکلم فرو می‌بست، چه با وجود جنود دریا شکوه و توپهای مانند کوه و عساکر رزم آزموده و وزرای ستوده و تصدیق خاقان مغفور و تمکین دولتهای مشهور چنین تکالیف حرفی است سخیف.

چون نواب رکن‌الدوله در دولتخواهی ظلّ السلطان ولوعی تمام داشت و از این مقوله سخنان واهی در حضرت پادشاهی تکرار می‌کرد، خسرو حلیم بردبار به ستوه آمده اشارت راند که قراولان تحریم بر در خیمه آن عم لازم‌التعظیم چاتمه زده راه عبور و مرور و ذهاب و ایاب را بر صادر و وارد و صالح و فاسد به جهت فراغت او مسدود کردند.

نواب شاهزاده شعاع‌السلطنه فتح‌الله میرزا که اخلاص سابقه به حضرت نایب‌السلطنه داشته، چون از قرب جوار اردوی معلی استحضار یافت، تهیه سیورسات و آذوقه اهالی رکاب اعلی را به وجه اتم و اکمل دیده.

سعیاً علی الراس لامشیاً علی القدم

به شرف رکاب بوسی اقدام کرده به توجهات اخص مخصوص و به حکومت بلوک خمسه زنگان زنگ از آئینه خاطر زدود؛ و در همان منزل فرستاده مقرب‌الحضرت منوچهرخان معتمد‌الدوله گرجی حاکم گیلانات با عریضه و پیشکش در رسیده به التفات شاهانه افتخار یافت.

ذکر اطلاع

خسرو جوان بخت حضرت سلطان محمد شاه قاجار ثانی از
حرکت امام ویردی میرزای ایلخانی و
آمدن با سپاه به مدافعه پادشاه و
نهضت موکب ظفر کوکب به جانب قزوین و
اختلال حال ایلخانی و سپاه ظل السلطانی

مفروع سمع کارکنان رکاب شهریار گردون جناب افتاد که ظل السلطان عادلشاه
بدان طمع های خام اصرار تمام دارد و شاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی را با
پانزده هزار (۱۵۰۰۰) پیاده و سوار جرار به مدافعه و منازعه شهریاری لشکرکش و
تاجداری رزم آزمای که:

لمؤلفه

سالها با پدر به غزوه روس لشکری برده همچو چشم خروس
سپهی جامه هایشان گلگون بس که بر جامه از اعادی خون
روانه کرده مثل رمال در گذرگه شمال و هجوم پشه در مهب صرصر همه را در نظر
ممثل و مصور آمده، بر این تدبیرات خام خنده ور شدند، و افواج منصوره را به تقادم
و تصادم ترغیب فرمودند. شیپور کوچ نواخته شده، اعلام جنبش افراخته، جو هوا
از رایات گوناگون نظیر صفحه انکلیون و گردن بوقلمون، و سطح زمین از نعال هلال
مثال گردونی پر بدر و هلال آمد، عرادهای توپ جهان آشوب به دوران در آمد و
فوجهای نظام قیامت قیام به شوق رزم چون معریدان بزم دست افشانان و پای کوبان
شدند.

لمؤلفه

بر کف جمله ازدهای عظیم ساحر اوبار چون عصای کلیم
همه در کف گرفته ثعبانی طرفه ثعبان آتش [۳] افشانی
مار روئین مهلک قتال نیش در پیش مهره در دنبال
مهره اشان دریده مهره پشت نرم اماگه ورود درشت
بالجمله خسرو جهانگیر و دارای بی نظیر چنانکه سرخوش به گلستان خرامد یا

داماد به شبستان گراید، آن سپاه را استقبال کرده به عزم ورود قزوین استعجال فرموده، قطع طریق دارالخلافه همی کرد.

فضلعلی خان قراباغی که با دو هزار (۲۰۰۰) سوار و پانصد (۵۰۰) غلام رکابی و پنج عراده توپ از زنجان مقدمه الجیش حضرت خاقان جوانبخت بود، در منزل سیاه‌دهن^۱ به سواران مقدمه ایلخانی امام ویردی میرزا که با پانزده هزار (۱۵۰۰۰) کس همی آمد برخورد، مقدمه ایلخان را در نور دیده، به ساقه او ملحق ساختند، وهنی کامل ایلخان را حاصل افتاد.

چون اخبار قرب جوار لشکر آذربایجان و پادشاه ایران گوشزد جنود نامعدود ایلخانی گردید، سیماب‌وار دل در بر ایشان بطپیدن و اضطراب درآمده اندیشه کردند که با خدمت چندین ساله به جد کامکار و پدر والا مقدار این شهریار جوانبخت که وصی خاقان و وارث ایران است ما را چگونه حد منع و ردع سپاه او خواهد بود الا که ابلیس‌وار خود از رحمت پروردگار مطرود و مردود آئیم.

بک منزل به اردوی همایون مانده شاهزادگان و اعظام سپاه و سرکردگان کارآگاه با یکدیگر ممهّد و متفق شده دسته دسته و فوج فوج و فرقه به فرقه و تیپ به تیپ متابعت ایلخان را وداع گفته اعلام لشکرکشی را سرنگون و احوال طغیان ورزی را دگرگون نموده، بنده‌وار روی به سوی اردوی حضرت شهریار نهادند و سر بر زمین سوده به آداب تمام به پای ستاندند، و عذر مافات خواستند.

ایلخانی قاجار وقتی خبردار آمد که برادر اکبرش رکن‌الدوله در دست قراوالان نظام اسیر و خود در معرض خطری خطیر است، ناچار و لابد روی امید به آستان جرم پوش حضرت پادشاه حقایق آگاه نهاده، او نیز مانند برادر از صلح و جنگ آسوده و در مهّد بی اختیار بغنوده گشت، و تمام توپخانه و زنبورکخانه و پیاده و سواره مأموره به اردوی شهریاری مختلط و چون بود و نار به یکدیگر آمیختند و از اندیشه افانیم ثلثه وارسته به طریق محمدی رسیده با اهالی آذربایجان امت واحده شدند.

۱. شهر تاکستان امروزی، واقع بر سر راه قزوین به همدان و قزوین به زنجان.

ذکر شرفیابی

آصف الدوله الله یار خان قاجار

خالوی حضرت شهریار از قم به قزوین و

رسیدن مثال مطاع پادشاه بی مثال به

محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافة و

خروج بر ظلّ السلطان و ورود

حضرت پادشاه جم جاه محمد شاه به ظاهر طهران

به تقدیر ایزد منان

جناب آصف الدوله الله یارخان دولوی خالوی حضرت پادشاه فلک جاه که در شهر قم معتکف شده به طهران نیامده بود و گوش بر اخبار آذربایجان نهاده داشت، چون از حرکت موکب ظفر کوکب حضرت اقدس استحضار یافت مشعوف گردیده از شهر مذکور بیرون رفته به قزوین آمده شرفیاب حضور همایون اعلی شد و به الطاف خاص شهریاری مخصوص گشت.

و چون خال دیگر پادشاه بی همال میرزا محمدخان بیگلربیگی دارالخلافة در این ایام در ری بود، همانا بدو ایمانی یا خطی رسیده سرکردگان مازندرانی و هزار-جریبی راکه به محافظت ارک مبارکه سلطانی مأمور بودند احضار کرده، شرح واقعه و وارث تاج و تخت را به قزوین و مخدول بودن مأمورین علی التفصیل بدیشان معلوم داشت، و قرار کار بر این برنهادند که ایشان نیز در دارالخلافة به خدمتی قدمتی جویند. لهذا اجتماعی و اتفاقی کرده سرکار وزیرالشان محمد جعفر خان کاشانی را مأخوذ و منکوب ساخته اموالش را به ضبط در آورده، آنگاه به اجتماع شرفیاب خدمت عادلشاه گردیده با وجود قرب جوار ولیعهد خاقان قاجار به دو سه منزلی او را از جلوس بر تخت صاحبقران منع کردند.

ظلّ السلطان ناکام و ناچار به حرم خانه رفته به تقدیر آسمانی تسلیم شد، همانا منزلاً نود (۹۰) روز مدت ملکش در دارالخلافة امتداد یافته بود.

و عریضه آن امیر با تدبیر در منزل ینگی امام در این باب به حضرت اقدس رسیده از کار دارالملک استحضار یافته، سهولت این همه امور اصعبه را از فضل پروردگار

دانسته، چنانکه خوی آن حضرت بود ایزد و هاب را تحمید افزود که بی محاربه و مقاتله و اتلاف جمعی از اجلاف کار بدین گونه گذشت، چنانکه مؤلف این تاریخ در وقایع آغاز دولت معروض داشته.

لمؤلفه

ملکزادان بی سایه به گرد سایه سلطان
 همی گشتند تا بسندند بر وی فرّ سلطانی
 در مخزن گشادند و فشاندند آقچه‌های زر
 به دامانها که هم دامانی آنرا هم گریبانی
 غنی گشتند عوران عبی زان زر و در دعوی
 زمیدان نکته‌ها راندند آن رندان میدانی
 ولیعهد شهنشه نایب عباس شه آمد
 به سوی تختگه با فره و آیات ربانی
 ز افواجش که چون امواج عمان دهر در لرزه
 ز مردانش که چون گردان گردون چرخ زندانی
 فلک سا تاج او قماع شاهان فلک حشمت
 خورآسا تیغ او قلاع میران خراسانی
 به ری اندر چمید و شاه ری پیشش خمید آری
 چو بی سامان بود شاهی چه سود از گنج سامانی
 بهر کشور شد آوازه که قاهر شد شه تازه
 دهانها وقف خمیازه روانها محو حیرانی

ذکر ورود

حضرت اقدس همایون اعلی سلطان سکندر شان
 محمد شاه قاجار ثانی به دارالملک طهران و
 جلوس بر تخت خاقان مغفور فتحعلی شاه

بر ارباب‌الباب پوشیده مباد که چون در دولت خاقان اعظم فتحعلی شاه قاجار

شاهزادگان والا مقدار بسیار بودند و کس نمی دانست که بعد از ایام سلطنت حضرت خاقان [۲] این امر به کدام یک انتقال خواهد یافت، لهذا غالب خلائق از هر صنف طالب تحقیق این معنی بودند و از ارباب علوم از قبیل اصحاب مکاشفه و جفر و نجوم استفسار و استعمال همی کردند.

از جمله شیخ عبدالله مبارک عرب در شیراز به ریاضت و مکاشفه معروف بود، چنانکه قبل از وفات از روز و ساعت فوت خود خبر داد و وصیت کرد. و یکی از تجار از او به عجز و لابه تحقیق این امر نمود، پس از الحاح جواب داد که: ما در مشاهد مقدسه از شیخی شنیده ایم که شاهزاده محمد علی میرزا و نایب السلطنه هر دو قبل از رحلت خاقان وفات می یابند و محمد نامی بعد از خاقان، سلطان ایران خواهد بود.

و هكذا استماع شده که در وقتی که حضرت شاهزاده نایب السلطنه به سفر کرمان رفته حضرت پادشاه جوانبخت با بنی اعمام خویش در آن سفر با پدر بزرگوار بوده در نائین به ملاقات حاجی محمد حسن نائینی که پیری هفتاد (۷۰) ساله بود توجه فرموده، او نیز در حضور والا کنایتاً و در غیاب صراحتاً به پادشاهی حضرت محمد شاه اشارت راند، و فقیر قریب به بیست (۲۰) سال سابق چنین خبری شنیده بود و به بعضی از بزرگان دینی نسبت می دادند. و گویند سید صدرالدین دزفولی نیز در این امر اظهار کرده.

علی ای حال این خیر بعد از رحلت دولتشاه بین الناس قریب به اشتها بود، عجب تر اینکه از احکام نجومی میرزا اختیار تربتی خراسانی در تولد اسبی حکم کرده که محمد نامی بر این اسب سوار شده به سلطنت داخل دارالخلافة طهران خواهد شد، و محمد خان تربتی قرائی خود را شاه گمان می کرد و آن اسب را «اسب دولت» نام نهاده منتظر وقت بوده، تا بعد از مؤاخذه و مقهوریت او آن اسب دولت به دست حضرت نایب السلطنه افتاده از آن پس نصیب حضرت محمد میرزای ولیعهد گردیده، در آن ایام که به دروازه دولت وارد می گردید به حکم تقدیر بر «اسب دولت» محمد خان قرائی سوار بود لِتَقْضَى اللهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا!

علی الجملة شاهنشاه جوانبخت وارث تاج و تخت در بیست و دویم شعبان در

نگارستان بر اورنگ خسروی جلوس فرمود، آصف‌الدوله به شهر رفته، نواب مستطاب ظل‌السلطان و نواب مستطاب شاهزاده محمدولی میرزا و جماعتی از خواتین حرم محترمه را به حضور همایون آورده، اعمام عظام مورد التفات بی‌غایات شدند.

و میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مستوفی و عباس‌خان قاجار به آوردن نواب شاهزاده ملک‌آرا به مازندران رفته.

و حضرت اقدس شاهنشاه در دویم رمضان به ارک مبارکه رفته اهالی حرم را ملاقات فرمود، در چهاردهم رمضان المبارک حضرت اقدس اعلی‌محمدشاه در دارالخلافة طهران جلوس مفصل فرموده، بر تخت جد امجد خاقان صاحبقران برآمده، تاج کیانی خاصه را زیب فرق مبارک کرده و بازوبندهای مشهور به دریای نور و تاج ماه و نورالعین و اورنگ زیبی را بر بازوان کشورگشا بر بسته با شوکت و ابهتی تمام رخصت سلام عام فرموده، و شاهزادگان عظام اعمام والا مقام و امرای عالی‌مقدار و وزرای والا تبار، و صاحب منصبان دولت خاقان و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان جابرجا ستاده از غرش توبهای ننین پیکرِ رعدا آوا گوش افلاک قرین صم گردید، و زمین متزلزل شد، شعرا و خطبا به انشاد نظم و نثر مدیحت و خطبه تهنیت رطب اللسان آمدند، و طبق حلوبات و شربت و زرو سیم به چاکران جدید و قدیم موهبت رفت، مجلس جلوس به فرخی و سعادت در گذشت و به نظم و نسق مشاغل و مناصب ملکی اهتمام رفت.

و چون اهالی اردوی همایون بی‌کران و ورود آن جنود در بیوتات شهر بر شهریان گران بود، به حکم حضرت شهریار عدالت شعار نوپوخانه و نظام و سپاه در خارج دروازه دولت و حوالی باغ نگارستان و لاله‌زار خیام‌گردون قیام برپا کرده، در غایات انتظام انتساق اردو زده بودند و به قدر ضرورت و احتیاج در شهر و بازار آمد و شد می‌کردند، تمام خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند. و نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله منوچهر خان و امرای جلیل‌الشأن به تسخیر عراق و فارس مأمور شده و جناب آصف‌الدوله به حکومت خراسان مخصوص گشت و به احضار نواب امیرزاده قهرمان میرزا به حضور مبارک از تربت حیدریه اشارت رفت.

غلام حسین خان سپهدار از عراق به خدمت شاهنشاه آفاق در رسید. و نواب

طهماسب میرزا خلف‌الصدق شاهزاده مرحوم به «مؤیدالدوله» ملقب و به حکمرانی کاشان مأمور گردید، و امیرزاده جهانگیر میرزا برادر مؤیدالدوله به حکومت یزد رفت، هلاگو میرزا بن نواب شجاع‌السلطنه که در شهر یزد تمکن گرفته بود به جانب کرمان عطف عنان گزید.

ذکر مأموریت نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا به کرمانشاهان و آمدن نواب حشمت‌الدوله به طهران و اقدام ملکزادگان بلاد به شرفیابی خدمت حضرت اقدس محمد شاه و توقف در طهران

چون نواب امیرزاده محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله فرزند شاهزاده مغفور دولتشاه را در ایالت کرمانشاهان استقلالی تمام و استجماعی کامل حاصل شده بود، از عرض راه حضرت اقدس محمد شاه به مشاورت قایم‌مقام چنان صلاح دانستند که نواب امیرزاده معظم مکرم و دانشمند بی‌مانند محترم بهرام میرزا برادر حضرت اقدس شهریاری با استعدادی لازمه روانه کردستان شده، حشمت‌الدوله را در آن ساحات منقص سازد و خود به ایالت آن ولایت پردازد. لهذا نواب [۵] امیرزاده روانه کردستان شده به بذل و بخشش و لطف و کرم تمام اکابر و اصاغر آن ولایت را با خویش راغب نموده، و سلیمان خان گوران و میرزا هدایت‌الله و محمدخان سرتیپ ایروانی که در سلیمانیه بود به اردوی نواب والا ملحق شدند. نواب نورالدهر میرزا ولد شاهزاده مغفور دولتشاه که با جمعیتی در سرحد ذهاب متوقف بود تاب ثبات نیاورده به کرمانشاهان عزیمت کرد.

و نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا به کنار رود سیران آمده، قوام‌الدوله به جهت ملاقات نواب حشمت‌الدوله و استمالت او به کرمانشهان رفت. رضاقلی خان والی باقشون کردستان در ماهی دشت به خدمت امیرزاده معظم رسیده، امیرزاده به قلعه حاجی قاسم نزول فرمودند، اعیان شهر کلاً و جزاً به تهنیت و استقلال آمدند و

نواب حشمت‌الدوله راضی به سفر تهران شده، نواب مستطاب امیرزاده معظم خردمند قلوب اعظم و اعیان و علما و سادات و سرهنگان و سرتیپان را به خدمت دولت ابد مدّت قرین شوق و شعف نموده، در کمال جلال قصد ورود کرمانشاهان فرموده، اعظم شهر مستعد استقبال موکب امیرزاده بزرگوار شدند، و به تمکین نواب حشمت‌الدوله نپرداختند. حشمت‌الدوله ناچار شده از کرمانشاهان بیرون آمده راه طهران و شرفیابی حضور پادشاه جوان برگرفته، نواب امیرزاده مکرم بهرام غلام بهرام میرزا با ابهتی تمام وارد شهر کرمانشاهان شده به ضبط و ربط امورات سرحدداری پرداخت، و خود را در خدمتگزاری اعلیٰ مورد التفاتهای خسروانه ساخت. و حشمت‌الدوله با آنکه چندین عراده توپ آماده و چند هزار سوار مهیا داشت ناچار همه را افکنده به دارالخلافه آمده به ملازمت و متابعت گردن نهاد.

مجملاً عموم شاهزادگان اقطاع ایران شرفیاب حضور اقدس شدند، چه میرزا ابوالقاسم قائم مقام به نواب شاهزاده معظم محمدقلی میرزای ملک‌آرا نگاشت که:

چون شما فرزند اکبر خان کبیرید و حرمت شما لازم و حضرت
شهریاری که ولیعهد دولت است بی‌رخصت و اذن شما پای بر تخت
سلطنت نخواهد گذاشت، شما تشریف آورده موافق شریعت مطهره
حبوه خاقان مغفور را برداشته و اجازه جلوس به ولیعهد دولت داده به
مازندران رجوع فرمائید.

نواب ملک‌آرا از راه صداقت و پاکی طینت باور کرده به دارالخلافه آمده بازگشتن نیافت، و به همدان متوقف شد تا در سنه ۱۲۶۵ (هـ / ۱۸۴۹ م) به روضات جنان خرامید.

و هكذا چون فی مابین نواب شاهزاده حسام‌السلطنه محمدتقی میرزا و نواب شیخ‌الملوک شیخ‌علی میرزا مخالفت و ضدیت بود، جناب قائم مقام به هر دو نگاشت که هر یک زودتر به دارالخلافه آیند ولایت دیگری نیز از او خواهد بود. هر دو بدین طمع به استعجال بر یکدیگر سبق گرفتند و محمدتقی میرزا یک روز زودتر رسیده و هر دو محروم ماندند.

مع‌القصه از ملکزادگان معظم نواب شاهزاده اعظم فرمانفرمای فارس و شجاع‌السلطنه به داعیه سروری و لاف برتری در فارس توقف کرده، به پیغامات

جناب امین الدوله مغرور شدند، و در خدمت این پادشاه مؤید من عندالله اقدام و سبقت نجستند، لهذا کارکنان قضا و قدر به سرانجام اسباب این کار پر خطر تعجیل نمودند.

ذکر مأموریت

نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا

به تنبیه عم شاهزاده اسمعیل میرزا

در زمان حیات صاحبقران فتحعلی شاه خاقان حکومت بسطام به نواب شاهزاده دلیر اسماعیل میرزا تفویض یافته بود، و او به حکم موافقت با نواب شاهزاده مکرم معظم شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با دولتخواهان شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا مخالفتی در پرده می کرد و در ایامی که امیرزاده قهرمان میرزا در تربت-حیدریه و بوزنجرود و خوبوشان امارت داشت، با وی لوای خلاف برمی افراشت و به هوای فرمانفرما و شجاع السلطنه که هنوز محل امید خامان بودند بد هوائی می اندیشید.

علی هذا در سنه ۱۲۵۰ (۵ / ۱۸۳۴ م) که خاقان صاحبقران در گذشت و ولیعهد دولت ابد مدت حضرت محمد شاه بر حسب وراثت و وصایت و دراست و کفایت به تختگاه موروثی وارد و جالس شد، معروض داشتند که:

نواب اسمعیل میرزا علی الرّسم بر جاده خلاف پی سپاراست و با مفسدان اکراد خراسان و متمرّدین یموت و کوکلان به واسطه نسبت امّی موافق و یار.

امنای دولت جاوید عدّت، شوکت و قوت او را در آن سرحد مخالف عقل و مباین حزم شمردند، و در واقع چنین بود، چه که خراسان مجمع امیران لشکرکش و استرآباد معدن دلیران دشمن کش بود، و او را در خاک هر دو مملکت ریشه و بیخ شوکت محکم گشته بود. و هنوز فارس و یزد و کرمان نیز در تصرف شاهزادگان معظم فرمانفرما و شجاع السلطنه صافی و مستخلص نگشته و گروهی از اعظام افایخم ایران را دیده امید به جانب آن دو شاهزاده بزرگوار بکران بود.

پس از مشاورت امنای دولت چنان مقرر افتاد که: نواب امیرزاده آزاده اردشیر- میرزا را که هم از سن شباب و دوازده (۱۲) سالگی پدر کامکارش به آموختن علوم محاربه و فنون مضاربه مجرب فرموده بود، و در تحصیل قواعد حرب و تکمیل رسوم طعن و ضرب و مشق حسام و رشق سهام و اقتباس علوم حرکات توپخانه و اکتساب قواعد درجات قورخانه که در معنی پشت سپاه و قلب لشکر و بازوی جیش و نیروی ظفر است تکمیلی تمام یافته بود، و مدت‌ها در حکومت ولایات گروس و صیانت صاین قلعه و رفع شدت تطاول و منع حدت چپاول و اشرار لایالی، خاصه از بی مبالاتی خسروخان والی [۶] در آن صفحات رنجها برده، مأمور به قلع اسمعیل- میرزای مذکور، بلکه انتظام امر خراسان و انضباط یموت و کولان فرمایند.

چون رایها موافق و بینشها مطابق افتاد او را بخواندند و با وی در این باب فصلی براندند و به سرداری آن سامان منصوب کردند. پس از اعطای خلعت شاهوار و اکرام خنجر مرصع آبدار و اسب با زین و ساخت زر و ستام و لکام مرصع به جوهر، جماعتی از همراهان معزز و مخلص مأمور بدان خدمت کردند، و اسکندر خان بن فتحعلی خان حاکم مراغه را با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان خوئی را با دو فوج ارنگه و رودبار و مصطفی قلی خان را با فوج سمنانی و دامغانی و دو هزار (۲۰۰۰) نفر از سواران شاهسون و اکراد از غلامان رکابی پادشاه پادشاه‌نژاد و دوازده (۱۲) عراده توپ قلعه کوب در رکاب وی روانه داشتند.

و نواب اسمعیل میرزا که جماعتی از اعجام و اعراب و تراکمه فراهم کرده بود چندانکه اندیشه شبیخونی کرد، مجال نیافت، و نواب امیرزاده اردشیر میرزا چنانکه اردشیر بابکان بر هفتواد تازد بر او تاخت، و او را مغلوب و مقهور ساخت و به دربار شهریار فرستاد و تا به مزینان روی نهاد. توپخانه و افواج به مظاهرت نواب امیرزاده قهرمان میرزا روانه کرد و خود به بسطام باز آمد و طرق و شوارع را منظم ساخت، پس به استرآباد تاخت و در آن حدود نظمی کامل داد.

و حاجی علی اصغر مازندرانی که از مقربان خاصه سلطانی بود با توپخانه و قورخانه حضرت سلطان و فوج روس موسوم به بنگی مسلمان و صمصام خان سرهنگ آن طایفه و بخشعلی خان قراباغی یوزباشی غلامان شاهی و یکهزار (۱۰۰۰) سوار از شاهسون دویرن و افشار به جهت تقویت امیرزاده نامدار به اردوی

امیرزاده رزمجوی خرم خوی ملحق شدند. و انتظامی کامل در دشت گرگان دادند و تراکمه را تنبیهی عظیم کردند.

و بعد از شیوع وبا در آن حدود رجعت گزیدند و به حضور اقدس اعلی حضرت شاهنشاه قاجار قطب السلاطین محمد شاه غازی آمده و مورد تفقدات و تفضلات شاهانه شده بر درجات خلوص و جلادت و تهور و رشادت امیرزاده معظم اردشیر میرزا مقامات عالیہ بر افزود.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

بنابراین در دیگر سال که شاهنشاه بی‌همال عزیمت یورش گرگان و استرآباد و اترک فرمود به حفظ ذخایر خزاین و حراست دفاین. تختگاه ری امیرزاده را مخصوص فرمود و وی در ارسال حشم و جنود و ایصال مالیات و نقود اهتمام وافی به ظهور رسانید.

ذکر محاربه سپاه

نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله منوچهر خان

در سرحد عراق و فارس با

نواب شاهزاده شجاع السلطنه و

غلبه یافتن

چون فارس و کرمان و یزد در حوالی یکدیگر در تصرف نواب فرمانفرمای حسینعلی میرزا و به کثرت دولت معروف بود و شجاع السلطنه نیز به شجاعت و قبول عامه موصوف و امین الدوله نیز در عراق ساکن و نواب سیف الدوله در اصفهان متوقف، مردم ایران را به دو شاهزاده و یک وزیر ظن دولت و ثروت و شمشیر و تدبیر همی رفت، لهذا در کار ایشان متردد بودند و چندانکه امین الدوله در رفتن نواب شجاع السلطنه به اصفهان تاکید و اصرار کرد بر حسب تقدیر به تاخیر انجامید تا ورود حضرت خاقان سکندرشان محمد شاه قاجار و جلوس بر تخت جد و الاتبار محقق افتاد.

شاهزادگان را چنان گمان بود که در این ابتدای ورود و زمان شنا سپاهی مستعد

ماموریت به فارس در دارالخلافه موجود نخواهد بود، دیگر آنکه گمان می بردند که آن ولایت را به طریق متارکه و مصالحه بدان دو برادر را خواهند گذاشت و کار به مجادله نخواهد رسید، اما کارگزاران دربار حضرت شهریار مسامحه در امر فارس و عراق را ابتدا جایز نمی دانستند و از عراق آسوده خاطر بودند، ولی اتفاق شجاع السلطنه و امین الدوله و رسیدن شجاع السلطنه را به اصفهان خلاف رویه حزم می شمردند، لهذا نواب امیرزاده فیروز میرزا را با معتمدالدوله منوچهر خان گرجی و میرزا محمدخان قاجار دولو خالوزاده نواب نایب السلطنه مغفور و مسترلنزی انگلیس و شیل صاحب و چند نفر از صاحب منصبان انگلیس و جمعی از سرتیپان و سرهنگان و سرکردگان ایلات قزوین و شش هفت هزار سپاه نظام و غیره و چند عراده توپ به اتفاق محمدعلی خان سرتیپ ماکوئی و جعفرقلی خان سرتیپ قراجه داغی و رضاقلی خان سرهنگ قاجار و منصورخان فراهانی و سلیم خان چگنی و سایر سرکردگان ایلات قزوین مأمور فرمودند.

و جناب میرزا ابوالقاسم همدانی وزیر نواب حشمت الدوله که در مجلس قایم مقام با عزت و احترام بود با محمدطاهرخان قزوینی از راه عراق روانه فارس داشتند، و ابن امیرزاده و سپاه اصلاً داخل اصفهان نگردیده، از راه اردستان گذشته پای در سرحد عراق و فارس نهادند.

و سابق بر این از کثرت تاکید و تعجیل امین الدوله، نواب شاهزاده شجاع السلطنه با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار و پیاده شهری و ایلات و جمعی از امیرزادگان فارس و چند عراده توپ راه اصفهان را برگرفته همی رفت، چون به شولکستان رسید معلوم شد که سپاهی از جانب حضرت اقدس پادشاهی به سرداری لُنزی صاحب انگلیس به اصفهان آمده و از آنجا حرکت گزیده به عزم تسخیر فارس با توپ و قورخانه مستعد و افواج رزم آزموده و سواره افشار به ایزد خواست آمده، سد راه و مستعد محاربه اند.

شباهنگام به مشاوره شاهزادگان کرام سلیمان میرزا و غیره نواب شجاع السلطنه قصد کرد که از راه جرقوئیه عبور کرده خود را به اصفهان برساند [۷] و معارضه با سپاه آذربایجان نماید، چون از تقدیر رب قدیر چاره ای نیست شب هنگام عبور میسر نشد و همانا از قصد نواب شجاع السلطنه اهالی اردوی لُنزی صاحب را اطلاع

دادند؛ لهذا علی الصّباح راه بر بستند و اقدام به منازعه کردند. نخست نواب شاهزاده شجاع السّلطنه مرکب را تبدیل نموده رمحی خطی بر کف گرفته به صف آرائی پرداخت و استماع رفته که این مصراع همی خواندی:

به جز پیر سالار لشکر مباد

توپی دو از دو جانب تهی کردند و سوار و پیاده به رزم جوئی آماده شدند، گلوله توپ توپچیان انگلیس را عراده توپ فارسیان هدف گردید. گفتی سنگی بر دکّه قراب آمد یا زلزله در دکان فخّار روی داده توپ از فراز عراده بر خاک در افتاده، مستر لنزی انگلیس به توپ افکنی در آمده متابعتش موافقت کردند، به یک بار چندان توپ صف آشوب بر تیپ شاهزاده شجاع السّلطنه آمد که ترتیب تیپ زیر و زیر و پیاده و سوار در یکدیگر شدند، پیداست که توپخانه آزموده و توپچیان مستعد کار فرموده انگلیس را با توپچیان رزم نادیده پارسیه چه تقابل و برابری است.

سپاه شاهزاده به هم برآمدند و چندانکه در اجتماع ساعی و جاهد شد مجال لبث و درنگ و قدرت ثبات و جنگ نداشتند و در راه و بیراهه شگرف و کوه و دشت پر برف همی افتان و خیزان برفتند، و اسبان توپخانه مانند برق توپ را بر در دنبال آنان کشیده، مجال درنگ ندادند تا به کوهستان رسیده به هزار زحمت و کرب خود را به شیراز رسانیدند.

شرح قضیه بعد از لختی نهفتن آشکارا شد و در افواه خلائق در افتاد و خوف و رعب در قلوب اکابر و اصاغر تزلزل در افکند و امنای دولت نواب شاهزاده معظم فرمانفرمای فارس در تدبیر این کار مختلف الرّای شدند و هر یک جداگانه سخنی داشتند، و اعظم فارسیان را زبان با نواب شاهزاده فرمانفرما و دل با مأمورین دولت پادشاه بود، و گمان بعضی چنین می رفت که امیرزاده فیروز میرزا و ملتزمین رکاب والا مامور به ورود شیراز نیستند و به توقف در سرحد عراق و فارس محکومند.

و معتمدالدّوله به پیامهای نرمانرم دل شاهزادگان را با خود گرم ساخته به توقف امید مصالحه و موافقه همی داد، شاهزاده معظم فرمانفرما را به جز تسلیم چاره نبود، زیرا که سپاه آماده محاربه نداشت و از پارسیه نیز مطمئن نبود و حرکت از شیراز را با این همه عیال و اولاد در حیّز امکان و فایده نمی دید، روزی سرکار نواب شجاع السّلطنه از مؤلف پرسید که در چه حالتی؟ عرضه داشتم که: در حالت حیرت

معلوم. فرمود: شش روز دیگر کار ما قوت خواهد گرفت، معتمدالدوله با ما است. و معلوم افتاد که سغبه پیغامهای مصلحت‌آمیز معتمدالدوله منوچهر خان گردیده و ورود آن سپاه را مایه مزید اجلال و تقویت حال خود تصور فرموده و از خدیعت و مکیدت اعدا غافل شده **ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ**.

ذکر ورود

**جنود حضرت پادشاه فلک‌جاه
در رکاب امیرزاده فیروز میرزا به شهر شیراز و
محاصره ارک و کیل و گرفتاری شاهزادگان بی‌عدیل
نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه و بردن ایشان
به طهران و اردبیل و انجام این کار**

چون ایام اتصال زمستان و امتداد نزول برف و باران بود، سپاهیان آذربایجان در غایت زحمت و کربت شب و روز رانده به ناگاه از خارج تنگ‌الله اکبر نمودار آمدند، غالب چاکران دربار حضرت والا فرمانفرما به عقوق و عدم حقوق کوشیده به استقبال رفتند، نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله و جماعتی از امرا و اعظام سپاه در باغ فرمانفرما که در خارج شهر است نزول گزیدند، و محمدطاهرخان به استمالت شاهزادگان وارد شهر شده به دلایل و براهین ایشان را مطمئن کرد؛ و مقرر شد که فردا نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمدالدوله وارد شده با شاهزادگان ملاقات نمایند و شهر را آرام و خلق را مطمئن سازند.

و روزی دو از آن پیش‌غالب اهالی حرم متوحش شده از ارک بیرون آمده به سرای علما و اشراف و اقربا رفته ملتجی شدند، و از این حرکت شهر بهم برآمده نقد و جنس بسیار از اسباب ارک مبارکه در عرض راه به غارت اهل غوغا رفت، و در آن شب که علی‌الصباح افواج قاهره به شهر وارد می‌شدند احدی از سربازان و صاحب منصبان نواب والا در اطراف ارک برجا نمانده بودند، هر یک سر خود گرفته به سرای خود رفته، در اندیشه فردا همی زیست.

در اثنای ورود سربازان در خارج شهر نواب امیرزاده رضافلی میرزای نایب‌الایاله